

پژوهشهای قرآنی در حوزه‌های علمیه

گفتگو با آیت الله محمدهادی معرفت

اشاره: آنچه در پی می‌آید متن ویراسته گفتگویی است که با دانشمند محترم حضرت آیت‌الله... محمدهادی معرفت انجام دادیم. استاد معرفت یکی از قرآن‌پژوهان برجسته است که در زمینه علوم و فنون قرآنی تحقیقات ارزشمندی انجام داده و اثر گرانبهایی به نام التمهید فی علوم القرآن پدید آورده است. البته حوزه کار معظم له محدود به چارچوب جریان علمی سستی در تحقیقات مربوط به علوم قرآنی و در ادامه کار بزرگانی چون زرکشی و راغب اصفهانی و سیوطی و امثال آنهاست، و به طرح مباحثی که پاره‌ای از متکلمان قرآن‌پژوهان معاصر تحت تأثیر جریانهای زبان‌شناختی و تحلیل زبان و هرمنوتیک در انداخته‌اند پرداخته و از این منظر به مسائل ننگریسته است. باری دانشگاه انقلاب محضر معظم له را مغتنم شمرد و بر آن بود که در گفتگویی با ایشان به بررسی و تحلیل وضعیت پژوهشهای قرآنی در حوزه‌های علمیه و بیان راهبردهایی برای برون شدن از وضعیت فعلی بپردازد که شاید معظم له تمایلی به طرح و بررسی این مسأله و ژرفکاوای در آن نداشتند و بدین سان، سرگذشت بحث چنین شد که می‌خوانید. بر خود لازم می‌دانیم که در اینجا از این استاد محترم برای فرصتی که در اختیار ما گذاشتند تشکر کنیم و توفیق ایشان را از خدای بزرگ مسألت داریم و توفیق از اوست.

دهیم و چون حوزه‌های علمیه مقدم بر مراکز دانشگاهی در این خصوص فعالیت کرده‌اند شایسته است که میزان توجه و اقبال یا ادبار حوزه‌های علمیه به پژوهشهای قرآنی را مورد بحث قرار دهیم و مشکلات و معضلات و قوتها و ضعفهای این مراکز در خصوص این رشته را در محضر جناب عالی بکاویم. بد نیست که یادآوری

● دانشگاه انقلاب: ابتدا تشکر می‌کنیم از بابت فرصتی که در اختیار نشریه قرار دادید. موضوع این شماره مجله، معارف و علوم قرآنی و حدیث است، اما بیشتر بحث ما معارف قرآنی است و آن را مجموعه معارفی می‌دانیم که از قرآن فهمیده می‌شود. حال، برآنیم که وضعیت این رشته را در جامعه علمی ایران مورد بررسی و تحلیل قرار

دانشجویی و علمی و حتی طبقات بازاری و افراد باسواد و بی‌سواد، زن و مرد، کوچک و بزرگ، هر کدام به نوعی به قرآن جلب شد و آشنایی و انس با قرآن در سراسر کشور به عنوان یک ارزش، مدنظر قرار گرفت. این از برکات وجودی امام راحل (ره) بود که قرآن

هر چه دانش انسان به پیش می‌رود، فهم او از قرآن بیشتر می‌شود و لذا هر دانش بشری می‌تواند کمکی باشد در فهم قسمت‌هایی از قرآن.

را از حالت انزوا بیرون آورد و آن را به عنوان یک اصل اصیل و یک رکن رکن در جامعه مطرح کرد و شاید روندی که امروز در خصوص قرآن در جامعه ما وجود دارد، ما را به قله برساند و در میان کشورهای اسلامی ممتاز نشان بدهد و شاید هم این امر در بعضی جهات تحقق پیدا کرده باشد. این نعمت بزرگ از برکات انقلاب است که نصیب ما شده است و باید قدر دان آن باشیم. اما در مورد سؤالی که حضرت عالی مطرح فرمودید باید بگویم که شما بسیاری از مطالب را خلط کرده‌اید و به وجه تمایز آنها توجه نکرده‌اید. مثلاً معارف قرآنی را نباید با علوم قرآنی خلط کرد. این دو، دو رشته متمایز از هم هستند. مسأله تفسیر و مسأله عنایت فقها به قرآن، مخصوصاً در مورد

کنم که پاره‌ای از بزرگان ما در سده اخیر، مثل مرحوم علامه طباطبائی و شهید مطهری، از اینکه حوزه‌های علمیه عنایت و توجه کمتری به علوم و معارف قرآنی نشان می‌دادند، گله‌مند بودند و می‌گفتند: هستند کسانی که به درجه اجتهاد رسیده‌اند و تدریس هم می‌کنند، ولی بیشتر به حدیث توجه کرده و به طور جدی به قرآن نپرداخته‌اند. از قرآن بیشتر آیات الاحکام، یعنی حدود پانصد آیه را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. سبب این امر این است که علوم حوزوی چنان تنظیم شده‌اند که به هیچ وجه به قرآن احتیاج ندارند، به طوری که متعلم می‌تواند تمام علوم حوزوی را از صرف و نحو گرفته تا فقه و اصول فراگیرد و در آنها متخصص و مجتهد شود و در عین حال هرگز قرآن را نخواند و به جلدش هم دست نزند. این بزرگان از این وضعیت ناراضی بودند. آیا حضرت عالی هم نظر این بزرگان را تأیید می‌کنید که در حوزه‌های ما اعتنای کمتری به معارف و علوم قرآنی و تفسیر شده است؟

■ آیت ا... معرفت: موضوع بسیار جالبی را مطرح کردید. اساساً بحث احیای تفکر قرآنی، یعنی بحث درباره قرآن، در هر بعدی از ابعاد چه در بعد تفسیر و چه در بعد معارف قرآنی و چه در بعد علوم قرآنی، از برکات انقلاب اسلامی است. پیش از انقلاب سعی بر این بود که قرآن در جامعه منزوی شود، ولی پس از انقلاب، قرآن به عنوان یک اصل اصیل در جامعه ایرانی مطرح شد و توجه افراد از تمام طبقات جامعه، طبقات



کاری به محتوای آن ندارد. مثلاً بحث محکم و متشابه یکی از مباحث علوم قرآنی است با این موضوع که در قرآن آیات متشابهی هست که باعث انحراف بعضی‌ها می‌شود، آیا رسیدن به معنای حقیقی آیات متشابه برای علما و دانشمندان امکان دارد یا نه؛ یا بحث ناسخ و منسوخ که آیا آیات منسوخه در قرآن داریم و اقسام نسخ در قرآن چندتا است و چگونه است و اصلاً چرا باید در قرآن آیات منسوخه وجود داشته باشد. اینها مباحثی است در علوم قرآنی. تعداد این مباحث حدود چهل بحث است که بحثهایی اساسی است و در فهم تفسیر قرآن مستقیماً دخالت دارد. لذا مفسران، از قدیم تا جدید، این مباحث را در مقدمات کتب تفسیر خود ذکر می‌کنند.

آیات الاحکام، داستان دیگری دارد که باید از هم متمایز شوند. در واقع سؤال شما چندین سؤال است که باید به هر کدامش جداگانه پاسخ داد.

اولاً فرق بین علوم قرآنی و معارف قرآنی چیست؟ اینها دو اصطلاح هستند، یعنی اهل فن اینها را نامگذاری کرده‌اند. اهل فن یک مفهوم را در نظر می‌گیرند و بعد برایش اسمگذاری می‌کنند. اصطلاح ربطی به مفاهیم لغوی الفاظ ندارد. به عبارتی، یک عرف عام داریم و یک عرف خاص. لغت عرف عام کلمات را روشن می‌کند ولی اصطلاح عرف خاص را. بنابراین، باید دید مقصود از علوم قرآنی و معارف قرآنی چیست. علوم قرآنی به مجموعه مباحثی گفته می‌شود که درباره شئون قرآن بحث می‌کند؛ و

قرآنی یک بحث بیرونی بود. معارف قرآنی در واقع تفسیر موضوعی قرآن است، یعنی مفسر قرآن را موضوع‌بندی می‌کند و هر موضوعی را جداگانه به بحث می‌گذارد و لذا به تفسیر موضوعی معروف است. البته تفسیر موضوعی شرایطی دارد که به دلیل ضیق وقت به اجمال عرض می‌کنم که بسیاری از تفاسیر موضوعی موجود، در واقع، تفسیر موضوعی نیست؛ چون تفسیر موضوعی آن است که درباره هر موضوعی دقیقاً از دیدگاه قرآن بحث کند.

و اما مسأله فقها. یکی از منابع فقه ما قرآن است. فقیهی که می‌خواهد راجع به زکات بحث کند هم باید به روایاتی که درباره زکات در کتب حدیثی آمده رجوع کند، و هم به آیاتی که به این مسأله اختصاص یافته است؛ و لازم نیست که کل آیات قرآنی را از نظر بگذرانند چنانکه در مورد کتب حدیثی نیز چنین است. پس، این سؤال که چرا فقها به همه قرآن رجوع نمی‌کنند، ظاهراً جنبه علمی و فنی دارد. مطلب دیگر اینکه ما قبول نداریم که آیات الاحکام منحصر در پانصد یا ششصد آیه است. این سخن جنبه عامیانه دارد. علما چنین حرفی نمی‌زنند. چون کل قرآن کتاب هدایت الناس است و آمده تا راه سعادت را به انسان نشان بدهد و در این راستا، تمام ابعاد زندگی بشر را در نظر گرفته است. تمام آیات قرآن درباره زندگی انسان در این دنیا و رابطه او با آخرت بحث می‌کند؛

● ما این مباحث را؛ یعنی تعریف علوم قرآنی و معارف قرآنی و حدود آنها و امثال آن را مفروغ عنه گرفته‌ایم و فرض ما بر این است که مخاطبان این نشریه از این مرحله مقدماتی گذشته‌اند، یا لاقلاً در این گفتگو نمی‌خواهیم به این مسائل ابتدایی بپردازیم.

■ دانستن این مطالب مفید است و شما باید اول اینها را یاد بگیرید. خوب، اما معارف قرآنی، اصطلاحاً یعنی مباحثی که به درون و محتوای قرآن مربوط می‌شود؛ یعنی مسائلی که در قرآن کریم مطرح شده است. قرآن کریم

پس از انقلاب قرآن به عنوان یک اصل اصیل در جامعه ایرانی مطرح و توجه افراد از تمام طبقات جامعه، هر کدام به نوعی به آن جلب شد و آشنایی و انس با قرآن مدنظر قرار گرفت.

کلام الهی است و این کلام پیام الهی است برای بشریت و ابدیت. پس باید بشر این پیام را دریابد و ببیند که در این پیام چه مسائلی مطرح شده است. حدود ۹۶۰ مسأله اساسی در قرآن مطرح است که باید تک تک و صرفاً از دیدگاه خود قرآن مورد بحث قرار گیرد؛ مثل بحث درباره هستی، مبدأ و خود انسان. اینها مباحث معارف قرآنی است که با مباحث علوم قرآنی فرق دارد. معارف قرآنی یک بحث درونی است در حالی که علوم

قرآن اعتنا می‌کردند و بیشتر به حدیث روی می‌آوردند یا نه. قسمتی از سؤال را پاسخ دادید، ولی کلامتان متناقض به نظر می‌رسد. در ابتدا فرمودید که این سؤال کارشناسانه نیست؛ چون به طور طبیعی، هر کس باید در آن بخش که مربوط به کار خودش است به قرآن رجوع کند؛ بنابراین، معنا ندارد کسی که در مورد زکات تحقیق می‌کند به آیات مربوط به معاد بپردازد. از سوی دیگر فرمودید که آیات الاحکام منحصر در پانصد یا ششصد آیه نیست و این سخن مشهور را که پاره‌ای از مفسران و قرآن‌پژوهان بزرگ نیز بدان تفوه کرده‌اند، سخنی عامیانه دانستید و فرمودید که تمام

بسیاری از تفاسیر موضوعی موجود، در واقع، تفسیر موضوعی نیست؛ چون تفسیر موضوعی آن است که درباره هر موضوعی دقیقاً از دیدگاه قرآن بحث کند.

قرآن آیات الاحکام است. حال، اگر فقه را مربوط به همه زندگی از بدو تولد تا مرگ بدانیم و قرآن را مربوط به همین برنامه عملی و برای هدایت انسان بدانیم، همان طور که فرمودید، همه آیات قرآن باید آیات الاحکام باشند و در نتیجه طلبه فقه برای فقیه شدن باید به همه قرآن رجوع کند، نه اینکه به جزئی از آن اکتفا کند؛ ولی از فحوای کلام شما این طور استنباط می‌شد که طالب فقه برای فقیه شدن، فقط باید به آیات فقهی قرآن رجوع

پس همه آیات قرآن، آیات الاحکام است. فقیه، سیاستمدار، اقتصاددان، حقوقدان و خلاصه هر دانشمند و صاحب فنی باید در خصوص مسائل مبتلابه خود به آیاتی که در آن زمینه خاص موجود است رجوع کند و شناخت کاملی از آنها داشته باشد. ما همه آیات قرآن را آیات الاحکام می‌دانیم و معتقدیم هر کسی که در هر بعدی از ابعاد مسئولیتی برعهده دارد، حداقل باید آیات مربوط به کارش را دقیقاً بداند و لذا قرآن اساساً در تمام زندگی انسان حضور دارد و در تمام دانشهای اسلامی، اصل و پایه است و نمی‌توان برخی از آیات را آیات الاحکام دانست و بقیه را نه.

● حضرت عالی در ضمن بحث خود به بخشی از سؤال من پرداختید که خودش طرح سؤال دیگری را طلب می‌کند. تعدادی از بزرگان ما، همچون مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم مطهری، از وضعیت حوزه‌های علمیه در زمان خودشان راضی نبودند. این وضعیت چنان بوده است که برخی از بزرگان در خصوص علامه طباطبائی که به جای تدریس خارج فقه و اصول، به تفسیر قرآن پرداخته بود گفته‌اند ایشان خود را قربانی کرده‌اند. این سخن نشان از آن دارد که در آن زمان، بزرگان ما بیشتر به فقه و اصول عنایت داشته‌اند و کمتر به خود قرآن و علوم قرآنی و معارف قرآنی می‌پرداخته‌اند. سؤال من این بود که آیا حضرت عالی این امر را تأیید می‌کنید که در فرایند تحصیل و تکوّن آرای فقهی، بزرگان و فقهای ما کمتر به

کند.

■ من این را نگفتم. این آیه شریفه می‌فرماید: «و ما كان المؤمنون لينفروا كافةً فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون». چون مسلمانان صدر اسلام برای شرکت در جهاد و جانفشانی در راه اسلام ولع فراوانی داشتند و از سوی دیگر، حضور همه آنان در میدان جهاد ضرورت نداشت، این آیه بسیج همگانی را لازم نمی‌بیند و می‌فرماید فقط به قدر کفایت افراد به میدان نبرد اعزام شوند و عده‌ای نیز در موطن خود بمانند و به تفقه در ابعاد مختلف دینی پردازند، از معارف گرفته تا شرعیات، اینها همه فقه است. در تعبیر این آیه حتی آیات مربوط به مبدأ و معاد و اصول عقیده هم در زمره فقه است. فقه صرفاً عبادات و معاملات نیست. منظور ما هم از این سخن که همه آیات قرآن آیات الاحکام است همین است. خود قرآن هم فقه را به معنای فهم دین در همه ابعاد آن به کار برده است. متکلمی که می‌خواهد راجع به اصول عقاید بحث کند باید به سراغ آیاتی برود که مربوط به اصول عقاید است و اگر فقیهی راجع به اخلاق بحث می‌کند باید مباحث اخلاقی قرآن را ببیند، ولی لازم نیست در این دو مورد خاص به کل قرآن مراجعه کند. در عین حال، فقیه در اصطلاح قرآنی، هم فقیه به معنای اخص کلمه است و هم متکلم، هم استاد اخلاق هم

سیاستمدار، هم اقتصاددان و هم ...،
 ● جناب‌عالی اندکی پیش فرمودید که اصطلاح ربطی به مفاهیم لغوی الفاظ ندارد؛ به تعبیر دیگر نباید اصطلاحات مختلف را با هم خلط کنیم و گرفتار اشتراک لفظ شویم. حال، فقه در لغت و نیز در اصطلاح قرآنی معنای بسیار اعمی است نسبت به فقه در اصطلاح و عرف مسلمین. می‌دانید امروز وقتی که «فقه و اصول» یا «فقه» می‌گویند، منظور از فقه دانشی است که احکام پنجگانه مربوط به رفتار اختیاری آدمی را بیان می‌کند و فی‌المثل می‌گوید شخص مکلف واجب یا مستحب یا مباح یا مکروه یا حرام است که فلان عمل را انجام دهد. منظور من هم از فقه و نیز منظور آن بزرگانی که از آنها نقل قول کردم همین علم بود و نه «فقه اکبر» که همان اصول عقاید است و نه فقه به معنای مطلق کلمه که شامل اصول عقاید و اخلاق و احکام است. ■ در یک کلام، فقیه قرآنی باید به تمام مباحث طرح شده در قرآن احاطه داشته و پاسخگوی نیازهای روز باشد. برای مثال، حضرت آیت ... سبحانی جزو شخصیت‌هایی است که در هر بعدی راجع به قرآن اطلاعات دارد و کار کرده است و پاسخگوی هر سؤالی است. از قبیل ایشان در حوزه افراد زیادی داریم که تربیت شده همان دوره علامه طباطبائی و آقای مطهری هستند؛ مانند آقایان حسن‌زاده آملی، جوادی آملی، مکارم شیرازی. البته تعداد این قبیل افراد نسبت به تعداد طلاب حوزه کم است و در حوزه‌ای با بیست هزار طلبه، شاید فقط دویست نفر عالم



این‌گونه داریم؛ و این اسباب نارضایتی را فراهم می‌کند. وقتی که خود من علوم قرآنی را در همین حوزه شروع کردم، عده‌ای معتقد به مطالعه شخصی بودند و حضور در کلاس درس را لازم نمی‌دانستند، ولی نظر من این بود که تمام علوم باید تدریس شود و استاد محقق داشته باشد. بنابراین، نگرانی آقایان از این بابت که اهتمام حوزه بیشتر مصروف فقه و اصول بوده و کمتر به معارف و علوم قرآنی می‌پرداختند، هنوز هم جا دارد و منتفی نشده است، یعنی هنوز هم اگر طلبه‌ای فقه و اصول نداند او را طلبه نمی‌دانند، ولی اگر مسائل قرآنی را نداند کسی نمی‌گوید که او طلبه نیست. اما بحمد... تعداد افرادی هم که متوجه موضوع شده و در سطح بالا به تمام مسائل و مباحث قرآنی و اسلامی پرداخته‌اند، کم نیست و من قبول ندارم که در حوزه، قرآن مطرح نیست. گمان می‌کنم که گله آقایان از این بوده که با قرآن برخورد ضعیف می‌شده و تعداد کمی از افراد نسبت به حجم طلاب حوزه توجه به مسائل قرآنی دارند. این درست است و هنوز هم جای این گله هست ولی بحمد... سعی حوزه و مسؤولان بزرگ حوزه بر این است که مسائل قرآنی را در تمام سطوح حوزه بسط دهند و لذا در تمام مدارسی که در حوزه دایر است و برنامه مدون تدریس دارند، مسائل علوم قرآنی و معارف قرآنی و تفسیر جزو برنامه‌های اساسی آنهاست و طلاب درکنار

فقه و اصول به علوم قرآنی هم می‌پردازند. امیدواریم که این حرکت تقویت بشود و این نقص و کمبود که در گذشته احساس می‌شد، ترمیم گردد.

● بیقین منظور آن بزرگان هم این نبوده است که در حوزه هیچ کس دست به قرآن نمی‌زده و نه خودش قرآن می‌خوانده و نه به کسی توصیه می‌کرده است. خود مرحوم طباطبائی کلاس تفسیر المیزان برگزار می‌کرد. همانطور که فرمودید، نگرانی آنها این بوده که آنچنان که باید، اقبال نمی‌شود.

■ بله نگرانی آن استادان بزرگوار از جهت کم بودن استقبال از علوم و معارف قرآنی بوده است، چرا که اگر مثلاً در درس تفسیر علامه طباطبائی هشت نفر شرکت می‌کرد، در کلاس فقه و اصول پانصد نفر شرکت

می‌کردند.

● حالا سؤال این است که آیا این نگرانی بجا بوده است یا بیجا. آیا می‌توان گفت حوزه آن‌طور که باید و شاید، به قرآن نپرداخته است؟ شما در این گفتگو هر گاه که به حوزه توجه می‌کنید و می‌خواهید از آن دفاع کنید می‌گویید بحمد... عنایت خاصی به قرآن شده و دانشمندان قرآن‌شناسی در حد عالی پرورده و کذا و کذا؛ و هر گاه به قرآن توجه می‌کنید و مظلومیت و مهجوریت آن را در حوزه می‌بینید، می‌فرمایید که متناسب با تعداد طلاب و ضرورت آموزش معارف قرآنی، به قرآن اقبال نشده است. به هر حال حوزه عنایت شایسته‌ای به قرآن کرده یا نه؟ آیا این عدم اقبال به قرآن و مباحث قرآنی نقصی برای حوزه به حساب می‌آید، یا نه؟

■ نگرانی آقایان این بوده است که آن‌طور که باید، اقبال و توجه به مباحث قرآنی نبوده است. این مطلب درست است و من آن را قبول دارم، اما اینکه اصلاً نبوده، این‌طور نیست. وقتی ما در سال ۱۳۵۱ از عراق به ایران آمدم، سه درس تفسیر بسیار سنگین و پر بار در همین حوزه برقرار بود، ولی الآن فقط یک درس تفسیر وجود دارد و بقیه دروس تفسیر در مدارس و جلسات خصوصی و طبق برنامه برگزار می‌شود.

● یعنی می‌فرمایید ضعیفتر شده است چون یک جلسه دارد؟

■ اصولاً در مدرسه‌ها طبق برنامه تنظیمی عمل می‌کنند و استاد قرآن در جنب اساتید

اصول و فقه یا در خود مدارس کلاس تشکیل می‌دهند. اما در آن موقع همین آقای مشکینی درس داشت و کلاس مملو از طلبه بود، یا آقای خزعلی بحث بسیار سنگینی عرضه می‌کرد، دو سه بحث دیگر هم بود.

● آیا به نظر شما، در وضعیت کنونی، جامعه اسلامی و خصوصاً جامعه علمی اسلامی ما بطور شایسته به قرآن روی آورده است و حوزه‌ها به مباحث قرآنی پرداخته‌اند؟ یا باید تمهیدات تازه‌ای اندیشید؟

■ الآن حرکت حساب شده‌ای در مورد قرآن و تفسیر و علوم قرآنی و معارف قرآنی در حوزه وجود دارد و آینده بسیار روشنی هم دارد. حتی الآن گروه تخصصی علوم قرآنی داریم و علاوه بر آن گروه‌های زیادی، هم در قالب کلاس و هم به صورت تحقیقی به قرآن روی آورده‌اند، که حرکت بسیار امیدوار کننده‌ای است.

● یعنی وضعیت موجود بهترین وجه ممکن است؟

■ نه، حرکتی رو به تکامل است.

● آیا به نظر شما این حرکت حساب شده و منظم و بی‌نقص است یا نه؟

■ به نظر من بسیار حساب شده است.

● صاحب‌الاتقان برای مفسر لازم می‌داند که در ۱۵ علم و فن مهارت داشته باشد؛ مثلاً در صرف، نحو، منطق، کلام، اصول فقه، شناخت اسباب نزول و غیره. به نظر شما، آیا همان ۱۵ فن برای پرداختن به تفسیر کفایت می‌کند یا علوم و فنون و معارف



دیگری هم لازم است؟

■ اولاً این سخن از سیوطی نیست بلکه از راغب اصفهانی است.

● من در الاتقان آن را به شما نشان می‌دهم.

■ نه، اصل سخن از راغب اصفهانی است که جلال‌الدین سیوطی نیز از او گرفته است. راغب در کتابی به نام *المقدمه* این سخن را آورده است. این مرد بسیار دانشمند است و کتابهای باارزشی همچون *مفردات* - که از نظر علامه طباطبائی از معجزات خود قرآن است - و *المقدمه* دارد. او در *المقدمه* مسائل بسیار ارزشمندی را مطرح کرده و از جمله به شرایطی پرداخته است که برای ورود به تفسیر، احراز آنها لازم است. در هر حال کار اصلی را در این زمینه او انجام داده و سپس سیوطی به طور اساسی و بنیانی و به تفصیل به بحث در این مورد پرداخته است. این شرایط در زمان خودش بسیار درست بوده است، ولی با پیشرفت علم و توسعه در بعضی از رشته‌ها باید شرایط بیشتری برای فهم قرآن در نظر گرفته شود؛ چون ما عقیده داریم که هر چه دانش انسان به پیش می‌رود، فهم او برای قرآن بیشتر می‌شود و لذا هر دانش بشری می‌تواند کمکی باشد در فهم قسمتهایی از قرآن. بنابراین، می‌توان گفت شرایط فهم قرآن محدود به این موارد نیست. اصلاً با پیشرفت علم و معرفت و شناخت بشر، عمق قرآن بیشتر جلوه می‌کند و نمود می‌یابد؛ یعنی دانشمندان بهتر از قرآن

بهره‌برداری می‌کنند و این امر کاملاً ملموس است. پس، آنچه سیوطی در کتاب بسیار خوب *الاتقان* در این خصوص نوشته است به عنوان مقدمات و مبادی لازم برای تفسیر قرآن مقبول است، ولی به هیچ وجه کافی نیست و هر چه دانش ما در رشته‌های مختلف علمی پیشرفت کند فهم مقاصد و مطالب عالی قرآن و نکات علمی آن ممکن‌تر می‌شود.

من قبول ندارم که در حوزه، قرآن مطرح نیست. سعی حوزه و مسؤولان بزرگ حوزه بر این است که مسائل قرآنی را در تمام سطوح حوزه بسط دهند.

نکته دیگری که ذکر آن را ضروری می‌دانم اینکه به عقیده من اصلاً تفسیر قرآن کاری فردی نیست، بلکه کاری گروهی است و کار گروهی هم دو معنا دارد: گاهی یک نفر در رأس گروه قرار می‌گیرد و با یک فکر واحد تعدادی را در امر تحقیق هدایت می‌کند. منظور من از کار گروهی این کار نیست؛ چرا؟ چون در این جریان فقط یک فکر حاکم است و بقیه افراد در خدمت آن فکر واحدند. بسیاری از تفسیرهای گروهی امروزی از این قسم است. مقصود من از تفسیر گروهی این است که یک عده افراد متخصص در رشته‌ها و زمینه‌های مختلف از

است. شما فرمودید که ما در قرآن انسان‌شناسی و جهان‌شناسی و مبدأشناسی خاص قرآن را داریم که صرفاً باید قرآنی لحاظ و تفسیر شود و نباید آن را با پیشفرضها و دانش قبلی خودمان مزج کنیم. مثلاً اگر من فیلسوف ارسطویی باشم و فلسفه خود را در فهم قرآن دخالت بدهم یک جور از قرآن برداشت می‌کنم و اگر فیلسوف دکارتی باشم یک جور دیگر. این برخورد با قرآن درست نیست. باید دید خود قرآن در مورد انسان و مبدأ و معاد چه گفته است. حال، به نظر می‌آید که این نظر که هر چه دانش بشریمان کاملتر و جدیدتر باشد فهمان از قرآن بهتر و کاملتر می‌شود؛ با این نظر که باید با ذهن خالی به سراغ قرآن رفت و پیش‌فرضها و دانش قبلی خود را دخالت نداد، با هم متفاوت و بلکه متعارض باشند.

■ برداشت شما از حرف من درست نیست. وقتی که می‌گویم تفسیر موضوعی یک بحث باید کاملاً قرآنی باشد یعنی مثلاً بینیم قرآن انسان را چگونه معرفی کرده است. یک جا می‌فرماید انسان جانشین خدا در زمین است؛ جای دیگر می‌فرماید امانت الهی را فقط انسان پذیرفت و در مقامی دیگر اشاره دارد که آسمانها و زمین و هر آنچه در آنهاست در سیطره آدمی است. غرض من این بود که در بحث انسان‌شناسی سراغ این آیات برویم و بینیم انسان چگونه معرفی شده است. این بدین معنا نیست که پیش‌فرضهای خودمان را کنار بگذاریم. اصلاً پیش‌فرضها را کنار گذاشتن معنا ندارد. حتی در علوم بشری هم

فلسفه، کلام، فقه، ادبیات عرب، علوم طبیعی و ریاضی، علوم سیاسی و اجتماعی، روانشناسی و ... گرد هم آیند و هر یک با دیدگاه تخصصی خود در قرآن غور کنند و آیات مربوط به حوزه علمی و تخصصی خود را جمع آورند و در نهایت، کل گروه تفسیری جامع عرضه کند. به نظر من، در تفسیر قرآن باید تمام تخصصها، علوم و فنون را به خدمت گرفت.

● فرمودید که لوازم فهم قرآن را در آن پانزده موردی که سیوطی ذکر کرده منحصر نمی‌دانید و احاطه بر علوم مختلف را برای درک و فهم بهتر قرآن لازم می‌دانید. منظورتان از همه علوم، علوم جدید است یا علوم قدیم؟ مثلاً منظورتان از طبیعیات، طبیعیات ابن سینا (کتاب شفا) است یا فیزیک کوانتم؟

■ خیر علوم بشری جدید و پیشرفته منظور من است.

● آیا نتیجه منطقی این فرمایش شما این می‌شود که اگر فردی در فیزیک جدید تخصص بیشتری داشته باشد نسبت به کسی که فیزیک جدید را نمی‌فهمد و در سایر موارد دیگر با هم مساوی باشند، این فرد قرآن را بهتر می‌فهمد و قرآن شناستر است؟

■ در مورد آن آیاتی که با مسائل فیزیک ارتباط دارد، این فرد بیشتر می‌فهمد و همین‌طور است در ریاضیات و دیگر علوم بشری.

● این سخن با سایر فرمایشات شما ناسازگار



اما برای فهم قرآن باید دانش قبلی داشته باشیم. پس هیچ منافاتی بین این دو سخن نیست و اصولاً این ایده که باید خالی الذهن به قرآن مراجعه کرد، ادعای بعضی گروه‌های منحرف بود که می‌خواستند معانی من درآوردی از قرآن درآورند. ما چنین حرفی نمی‌زنیم. ما می‌گوییم برای فهم هر آیه از قرآن باید به کتب تفسیری گذشتگان از صدر اسلام تا کنون، مراجعه کرد و نمی‌توان از صفر

ما قبول نداریم که آیات الاحکام منحصر در پانصد یا ششصد آیه است. علما چنین حرفی نمی‌زنند، چون کل قرآن کتاب هدایت الناس است و تمام آیات قرآن درباره زندگی انسان در این دنیا و رابطه او با آخرت بحث می‌کند؛ پس همه آیات قرآن، آیات الاحکام است.

شروع کرد؛ چون همه علوم پیشرفت کرده‌اند و نمی‌توان دستاوردهای پیشینیان را نادیده گرفت. تفسیر هم یکی از علوم است که از جایی آغاز شده و پیشرفت کرده و برای پرداختن به آن باید آثار علامه طباطبائی، طبرسی و ابن عباس را دید و کلام امام صادق (ع) و خود پیامبر (ص) را درباره تفسیر آیات شنید.

استاد محترمی در فقه الحدیث به من می‌گفت ذهنت را از همه چیز خالی کن آن

اگر کسی اصلاً ریاضیات نخوانده باشد نمی‌تواند سراغ ریاضیات عالی برود. مسلماً برای ورود به آن بحث پیشرفته‌مقدماتی لازم است، این مقدمات همان پیش فرضهاست. در روانشناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و خلاصه در همه علوم بشری نیز وضع چنین است. بدون اطلاعات و معلومات قبلی نمی‌توان وارد بحث شد. در بحث ما کسی که در یکی از شاخه‌های علمی تخصصی کسب کرده است، وقتی که با معلومات موجود خود به قرآن مراجعه می‌کند با سطحی بالاتر از آنچه دارد مواجه می‌شود و تازه درمی‌یابد که با این همه پیشرفتهای فنی و صنعتی انسان امروز، در مقایسه با آنچه قرآن معرفی کرده هنوز در ابتدای کار است و هنوز به آن مرتبه‌ای که قرآن معرفی کرده نرسیده است و طبق تصریح قرآن انسان به آنجا خواهد رسید. در هر حال، ما باید تمام دانشایمان را به کار بگیریم تا کلام الهی را بفهمیم. آنجا که می‌فرماید: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» مراد از «آدم» زوج حواء نیست، بلکه نوع بشر منظور است؛ یعنی در وجود انسان قدرت و نیرویی قرار داده‌ایم که با آن می‌تواند به حقایق اشیا دست یابد. عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ چنان عمومیت دارد که تمام حقایق جهان را در برمی‌گیرد و انسان باید این نبوغ را نشان بدهد و تمام حقایق عالم هستی را کشف کند. بنابراین، وقتی می‌گوییم بحثها باید قرآنی باشد یعنی باید ببینیم قرآن در هر زمینه چه گفته است،

اگر در فیزیک قضیه‌ای داشتیم که همه دانشمندان فیزیک بر آن اتفاق کردند و این قضیه یا فهمی که به طور متوالی و متواتر بزرگان ما از قرآن در طول هزار سال داشته‌اند در تعارض باشد، چه باید بکنیم؟ آیا اینجا جانب علم بشری را می‌گیریم و می‌گوییم که دانشمندان ما در این هزار سال اشتباه فهمیده‌اند و ما باید جور دیگری بفهمیم، همان طور که موارد عدیده‌ای هست؟ یا اینکه باید راه‌حل دیگری در پیش بگیریم و آن حکم علمی را تخطئه بکنیم و بگوییم به دلیل بشری و تجربی بودن و ضرورت عقلی نداشتن، آن را ظنی و مردود می‌شماریم و به ظاهر آیه متوسل می‌شویم؟

■ قرآن اساساً کتاب هدایت است و اصلاً نیامده که هیچ فرمول علمی ارائه بدهد، ولی در قرآن گاهی به برخی از اسرار طبیعی اشاره‌ای گذرا شده است و این معلول این است که گوینده این کلام گرچه دارد راه سعادت را نشان می‌دهد، اما چون واقف به همه اسرار جهان است احیاناً از میان کلامش برخی از حقایق علمی تراوش می‌کند. پس اگر در قرآن اشاره به بعضی از مسائل علمی شده تراوشی است؛ یعنی مقصود اصلی نبوده و لذا خیلی گذرا رد شده است. لذا کسانی که در آن رشته علمی تخصص دارند از همین اشاره می‌توانند مطالبی بفهمند؛ یعنی می‌توانند بفهمند که گوینده این کلام کسی است که عالم به حقایق جهان هستی است و به همین دلیل آن را اعجاز علمی قرآن می‌نامیم. یک دانشمند وقتی که با این آیه

وقت بین روایت چه می‌گوید. عرض کردم این امکان ندارد؛ چون مسلماً امام صادق (ع) وقتی که کلامی را به زراره گفته است، از میزان علم و دانش او باخبر بوده و با توجه به سطح علمی او سخن رانده است. اصلاً قاعده این است که هر متکلم باید در حد سطح سواد و علم فرد مقابل سخن بگوید. چه بسا امام صادق (ع) در کلام خود با زراره، نظر به معلومات وی، اموری را مفروض گرفته باشد و حتی قرینه‌ای خارجی هم نیاورده باشد. حال چگونه می‌توان بدون مطالعه و علم قبلی

نگرانی آقایان از این بابت که اهتمام حوزه بیشتر مصروف فقه و اصول بوده و کمتر به معارف و علوم قرآنی می‌پرداختند، هنوز هم جا دارد و منتفی نشده است.

به این سخنان مراجعه کرد و مطمئن بود که کلام ایشان درک شده است؟ به هر حال، اگر کنار گذاشتن پیش‌فرضها بدین معنا باشد که ما معلومات خودمان را بر قرآن تحمیل نکنیم درست است، و اگر منظور این باشد وقتی که سراغ قرآن یا دین می‌رویم، تمام معلومات خودمان را نادیده بگیریم، حرف غلطی است.

● نسبت سایر معارف بشری مثل فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و نجوم با معارف قرآنی چیست؟



این را فهمیدم. چکارش می‌توان کرد؟ پس این سخن که ای دانشمندان از این علمتان برای فهم قرآن استفاده نکنید، سخن آدم فهمیده‌ای نیست. بله، ما می‌توانیم به این دانشمند بگوییم که شما درست است که جلو فهم خودت را نمی‌توانی بگیری، اما خودت معرفی که علم ثابت نیست؛ پس بهتر است وقتی که می‌خواهی بگویی که این آیه اشاره

با پیشرفت علم و توسعه در بعضی از رشته‌ها باید شرایط بیشتری برای فهم قرآن در نظر گرفته شود؛ چون هر چه دانش انسان به پیش می‌رود، فهم او برای قرآن بیشتر می‌شود و لذا هر دانش بشری می‌تواند کمکی باشد در فهم قسمتهایی از قرآن.

به این مطلب علمی دارد، یک شایدهی در ابتدای سخت بیاور. این شاید کار را درست می‌کند؛ یعنی بگو امروز طبق علم و دانشی که دارم از این آیه این مطلب را فهمیدم، شاید مراد الهی این باشد. اگر چنین بگوییم راحت هستیم؛ یعنی اگر فردا علم عوض شد این شاید راه را برای تغییر نظر باز می‌گذارد.

● آیا می‌توان از فرمایش شما چنین نتیجه گرفت که کلام الهی امر ثابت و لایتغیری است، اما فهم فرد مؤمن دانشمندی که همه شرایط را برای فهم یک متن رعایت کرده امری ثابت نیست و این فرد

برخورد کند ذهنش یک دفعه متوجه می‌شود که این کلام نمی‌تواند کلام یک عرب در ۱۴۰۰ سال پیش باشد. بعضی از فرمایشات حضرت امیر(ع) هم که در مقام وعظ و ارشاد بود، چون عالم به اسرار جهان هستی بوده، مشتمل بر بعضی تراوشهای علمی است که دلالت می‌کند بر اینکه آن حضرت بر اسراری آگاه بوده که بشر اطلاعی از آنها نداشته است. امروز می‌فهمند که علی(ع) آنها را آن روز می‌دانسته است. چه کسی این را می‌فهمد؟ کسی که خودش صاحب فن باشد. حال در اینجا این بحث پیش می‌آید که بشر در هر دوره‌ای از معلومات خودش برای فهم قرآن استفاده کرده است، اما بعداً که آن علم تکامل یافته و تغییر کرده است و تفسیر او از آیات هم عوض شده است. اگر این جریان همین طور ادامه یابد به بیان قرآن صدمه می‌زند، لذا می‌گویند نمی‌شود قرآن را با علوم روز تفسیر کرد چون علم ثابت و کامل نیست، ولی قرآن ثابت است؛ یعنی هر چه گفته لایتغیر است اما علم در حال تغییر است. اما حق این است که ما جلو فهم مردم را نمی‌توانیم بگیریم. اگر دانشمندی در علوم طبیعی به سراغ آیه‌ای رفت و طبق دانش خود مطلبی را از آیه فهمید، شما به چه حقی می‌توانید به او بگویید نفهم؟ می‌گوید به تو مربوط نیست. پس شما نه می‌توانید جلو فهم کسی را بگیرید و نه خود شخص می‌تواند جلو فهم خودش را بگیرد. می‌گوید من از قرآن

ممکن است متناسب با شرایط زمان و مکان و متناسب با معارف و پیشفرضهایش و با قوت ذهنش و شرایط دیگر تکامل پیدا کند. همچنین ممکن است فهمهای دانشمندان با هم مختلف و متغیر باشد. مجموعه این فهمها که در جامعه دانشمندان جاری می‌شود معرفت دینی نام می‌گیرد. این فهم متکامل دارای قوت و ضعف و دستخوش تغییر است و لذا فهم هر کسی لزوماً عین فهم دیگران و عین کلام و حیاتی نیست؛ یعنی کلام وحی ثابت است و این متغیر.

در تمام مدارس حوزه که برنامه مدون تدریس دارند، مسائل علوم قرآنی و معارف قرآنی و تفسیر جزو برنامه‌های اساسی آنهاست و طلاب در کنار فقه و اصول به علوم قرآنی هم می‌پردازند.

■ این فرمایش شما از متشابهاتی است که خیلی خطرناک است. این مطالبی که من گفتم در مورد اشارات علمی قرآن بود، ولی شما آن را در مورد فهم دین جاری کردید.

● فراموش نکنید که شما همه آیات قرآن را آیات الاحکام و فهم قرآن را فقه دانستید و به تحول فقه و آرای فقهی متناسب با شرایط و مقتضیات زمانها و مکانهای مختلف حکم کردید!

■ نه، دین نیامده است که فرمول علمی بدهد، آنها یک سلسله مطالب تراوشی است، اما خود دین که مقصد اصلی قرآن است، یک

مسأله دیگری است. دین یک سلسله اصول ثابت دارد و یک سلسله اصول به اصطلاح مرسل - در مقابل ثابت مرسل می‌گوییم نه متغیر - به این معنا که مثلاً در بُعد احکام عملی دین تقسیم می‌شود به عبادات و معاملات. در بُعد عبادات اصلاً اینکه فهم دیروز ما ممکن است با فهم فردای ما فرق کند مطرح نیست. عبادات اموری تعبدی است و در آن پیشفرض وجود ندارد. شارع عبادات را به صورت دستور به ما گفته است و ما باید آنها را همان طوری که پیغمبر (ص) انجام داده است انجام بدهیم. همان طور نماز بخوانیم که پیامبر خوانده، همان‌گونه اعمال حج را انجام دهیم که او انجام داده و ... هیچ زمان و مکانی و فهمی و دانشی در این امور دخالت ندارد. طواف و رمی جمرات را تحت هیچ شرایطی نمی‌توان تغییر داد. در باب معاملات نیز همین طور؛ مثلاً در ارث، شارع یک سلسله مسائلی را مشخص کرده و سهم هر فرد از ارث دقیقاً تعریف شده است. در مورد حدود و قصاص هم همین طور. حد هر چیز کاملاً تعیین شده است. در این قبیل موارد هم پیشفرضی وجود ندارد. وظیفه فقیه هم این است که مجموعه‌ای از روایات مسلم در این خصوص را در توضیح المسائل گرد آورد و عرضه کند. اما مسائلی هم هست که قابل پیش‌بینی نیست و در شرع به حوادث واقعه معروف است؛ ممکن است بر اثر مرور زمان و گسترش زندگی، نحوه زندگی فرق کند



یک قاعده دیگر. این قبیل احکام تغییر پیدا می‌کند؛ یعنی مسائلی است مربوط به زمان و مکان که شرایطش با تغییر زمان تغییر می‌کند و فقیه باید قواعد را طبق نیازهای روز و پیشرفت زندگی بررسی کند. با تغییر موضوعات، علی‌القاعده احکام مربوط به آنها نیز تغییر می‌کند.

ما معتقدیم که قرآن اساساً در تمام زندگی انسان حضور دارد و در تمام دانشهای اسلامی، اصل و پایه است و نمی‌توان برخی از آیات را آیات الاحکام دانست و بقیه رانه.

● فرمایش جناب‌عالی را می‌توان این‌طور جمع‌بندی کرد که فرمودید احکام دینی را به دو دسته معاملات و عبادات تقسیم می‌کنیم. در عبادات به هیچ وجه تغییری نیست. سنت رسول... و ائمه اطهار به هر صورت که بوده به همان صورت عمل می‌شود. حرام محمد حرام الی یوم القیامه و حلاله حلال الی یوم القیامه. آیا این جمع‌بندی درست است؟

■ البته گفتیم در بعضی از معاملات نیز شارع این‌طور گفته است.

● پس معاملات دو دسته هستند. معاملاتی که حکم صریحی در قرآن و سنت دارند، تغییر ناپذیرند و آنهایی که موضوعات آنها تغییر می‌کند حکمشان هم به تبع آن تغییر عوض می‌شود، ولی

و اصلاً شیوه زندگی انسانها دگرگون شود و نیازهای تازه‌ای برای انسان به وجود بیاید. اسلام برای این رخدادها قواعدی مقرر کرده و در اختیار فقیه گذاشته که فقیه بتواند در هر زمان و مکان طبق شرایط موجود از این قواعد استفاده کند و حکمش را مشخص کند و لذا دست فقیه در این موارد همیشه باز است. هر چه تمدن بشر به پیش برود، قرآن تضمین کرده که دیدگاههای شرع را در مورد آن شرایط روشن کند. به این مسائل متغیر می‌گوییم؛ چون برای مثال، در زمان علامه حلی نیازهایی وجود داشت که آنها را در سایه این قواعد بررسی می‌کرد و دیدگاههای شرع را در مورد این مسائل روشن می‌کرد و در اختیار مردم می‌گذاشت. حالا از زمان علامه حلی هفتصد سال می‌گذرد و شرایط عوض شده است. زمان و مکان تغییر کرده و نیازها عوض شده است. فقهای کنونی باید بروند در متن جامعه و نیازهای واقعی بشر را به دست بیاورند و طبق همان ضوابط بررسی، و فتوا صادر کنند. مثلاً فرض کنید خون دیروز دارای فایده عقلایی نبود. عده‌ای خون را خشک می‌کردند و می‌خوردند. فقها طبق این ضابطه که هر چه دارای منافع عقلایی و حلال نباشد خرید و فروشش جایز نیست، خرید و فروش خون را حرام اعلام کردند، ولی الآن خون آنقدر ارزش دارد که احیای نفس می‌کند و دارای فواید بسیاری است؛ پس دیروز آن قاعده قاعده دینی بود و امروز

در اصل، خود حکم به هیچ صورت عرض نمی‌شود. در قسمت اول می‌توان این قلتی طلبگی کرد و آن اینکه ما باید در فهم مفاهیم مربوط به عبادات، همان مبانی را که حضرت عالی در فهم متون به طور کلی قائل بودید رعایت کنیم. بنابراین نمی‌توان بدون پیشفرض و بدون دانش پیشین به آیات و روایات مراجعه کرد. وقتی آیه‌ای می‌فرماید «صل» یکی از دانشهای پیشین من معنای لغوی این واژه است. چگونه می‌توان این معنای لغوی را نادیده گرفت. اگر من، به عنوان یک فقیه، در صرف، نحو، منطق و اصول فقه و امثال اینها با فقیه دیگری که به همین آیات توجه دارد، اختلاف مبانی داشته باشیم، چگونه می‌توانیم این اختلاف فهمایمان را در فهم آیات و روایات دخالت ندهیم؟

دوم اینکه با این مبانی، اختلاف فقها را چگونه توجیه می‌کنید؟ در مسائل عبادی فرمودید که هیچ فقیهی تا روز قیامت حق ندارد به چیزی غیر از آنچه پیامبر انجام داده است، فتوا دهد. در حالی که در خود عبادات هم کم اختلاف نداریم. همین دو سال پیش آقای مکارم فتوا دادند که می‌توان قربانی طواف را فی‌المثل در تهران انجام داد در حالی که هیچ سابقه‌ای در سنت ندارد و هیچ فقیهی را هم از قدما نمی‌شناسم که چنین فتوایی داده باشد.

■ صحبت این است که در باب عبادات، موضوع هم از خود شارع گرفته می‌شود. حکم از شارع است و موضوع هم از شارع. در باب معاملات مثل عقود و معاملات

قراردادی، حکم از شارع گرفته می‌شود: «او فوا بالعقود»؛ اما عقد یعنی معامله و این معامله هر زمانی به یک صورتی است. حتی وقتی که گفته می‌شود «احل الله البیع» ما نباید از شارع بپرسیم که بیع چیست باید ببینیم در جامعه به چه چیز بیع می‌گویند. وقتی فرموده است: «حرّم الرّبا»، نباید از شارع بپرسیم که ربا چیست بلکه باید ببینیم در بازار ربا چیست. اما در باب عبادات که عرض کردم تغییرپذیر نیست، مقصودم اصول عبادات است. مثلاً هفت شوط باید طواف کرد و تا اینجا اختلافی وجود ندارد. این تغییرپذیر نیست، اما اینکه باید فاصله از خانه خدا در حین طواف ۳۶ ذراع باشد یا نباشد، محل بحث است. این اختلاف هم به این جهت است که برخی از فقها روایات موجود در این زمینه را حمل بر افضلیت می‌کنند و برخی آنها را دستور می‌دانند. لذا اختلاف در نحوه فهم این روایات خاص با توجه به دیگر روایات رسیده در این باب است. این اختلاف در مبانی است.

● نکته همین است که آیا اختلاف در این مبانی (که از جمله پیش‌فرضهای فقیه است) در اختلاف فتاوا مؤثر است یا نه؟

■ مبانی در واقع همان مبادی تصدیقیه است و مبادی تصدیقیه یا مبانی فقها متفاوت است. مثلاً بعضی‌ها خبر واحد را اصلاً حجت نمی‌دانند بعضی‌ها خبر واحدی را حجت می‌دانند که تمام روایات آن شیعه



نیست.

● یک مورد نقض عرض کنم. مثلاً در ظاهر احادیث آمده است که شطرنج حرام است ولی دیدیم که برخی از فقهای بزرگ ما گفتند اگر شینی در جامعه به عنوان آلت قمار صرف به کار رود بازی با آن حرام است، ولی اگر همان شیء به عنوان یک بازی ورزشی مطرح شود، بازی با آن جایز است. حضرت امام هم این فتوا را دادند. سؤال این است که در این مورد، خود شارع هم موضوع و هم حکم آن را مشخص کرده است. طبق فرمایش شما، در این گونه موارد، حکم غیر قابل

فقهای کنونی باید بروند در متن جامعه و نیازهای واقعی بشر را به دست بیاورند و طبق همان ضوابط، بررسی و فتوا صادر کنند.

تغییر است، ولی در ما نحن فیه، فقیه حکم را تغییر داده است.

■ این حرف هم مثل همان حکم فروش خون است که تا چندی پیش حرام بود و اکنون حلال شده است. اینجا موضوع عوض شده است - وقتی از خود حضرت امام (ره) در این مورد سؤال شد که آیا این همه روایات در حرمت شطرنج را نادیده می‌گیرید، ایشان فرمودند من فرض سؤال را جواب داده‌ام. وقتی که بازی با شطرنج از عنوان قمار بودن بیرون رفته است و عنوان

دوازده امامی باشند. بعضی دیگر می‌گویند اگر غیر امامی هم باشد اما آدم موثقی باشد کافی است. این‌گونه مباحث را مبانی می‌گویند که گاه منشأ اختلافاتی بین فقها در مسائل جنبی و فرعی می‌شود و نه در مسائل اساسی. مثل اختلافی که در تفسیر زمان اتمام روزه وجود دارد. قرآن گفته است: «وَاتَمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ»، حال آیا لیل با غایب شدن قرص آفتاب آغاز می‌شود - که همان غروب عرفی است یا باید خورشید زیر افق برود که تفاوت زمانی آن هشت الی پانزده دقیقه است؟ یا مثلاً اختلاف در باب آغاز هشت فرسخ مسافرت از در خانه مسافر یا از آخر شهر. این وضع اختلافات در باب عبادات، ولی در باب معاملات چون فهم موضوع از عرف گرفته می‌شود تا حدی راه حلش آسانتر است. در هر حال، اختلافات در این گونه مسائل فرعی است.

این اختلافات امر قابل توجهی نیست و در هر علمی وجود دارد.

● عرض بنده هم همین بود. چنانچه مبادی تصویری و تصدیقی فقیه یا دین‌شناسی با مبادی تصویری و تصدیقی عالم دینی دیگری تفاوت داشته باشد چه باید کرد؟

■ حرف اول بنده راجع به موضوع بود که در بعضی از موضوعات پیش‌بینی نشده است و در اختیار فقیه است (و اما الحوادث الواقعة) اما مسائلی که قبلاً پیش‌بینی شده و حدود و ثغورشان روشن شده است اینها قابل تغییر

یک ورزش فکری را دارد که برای سران ارتش ضروری است و مسأله برد و باخت در کار نیست، حرمت آن هم منتفی می‌شود. سید احمد خوانساری هم در الجامع الفقهیه می‌فرماید روایات شطرنج را تحت عنوان قمار حرام کرده‌اند.

● این استنباط از نظر من استنباط درستی است، ولی در آن حدیث نیامده است که شطرنج از آن حیث که آلت قمار است حرام است. بلکه صرفاً شطرنج را حرام دانسته است. آیا این طور نیست؟ ■ نه این طور نیست. آیه، حدیث و روایتی با این مضمون نداریم. مسأله شطرنج تحت عنوان لهو به آن شکلی که در آن زمان مطرح بوده حرام بوده است. در مورد موسیقی هم آیت ... خوبی (ره) می‌فرمایند که غنا در لسان روایات تحت عنوان الغنا آمده که این الف و لام در اصطلاح ادب عربی، الف و لام عهد است یعنی الغنا المتعارف در دربار هارون الرشید که زن و مرد قاطی می‌شدند و اشعار مهیجی می‌خواندند. آن غنا حرام است. حال اگر شطرنج هم از آن باب باشد، آن شطرنجی منظور بوده که آن زمان مطرح بوده و آن شطرنج حرام بوده است، شطرنج امروز دیگر عنوانش عوض شده ذیل عنوان قمار نمی‌گنجد. حضرت امام (ره) هم فرمودند که من فرض سؤال را جواب داده‌ام یعنی دیگر شطرنج عنوان قمار ندارد و این جای بحث ندارد.

● عرض کردم که این استنباط و نظر حضرت امام

است و ما آن را صواب می‌دانیم، ولی صدها فقیه دیگر هم اکنون نیز چنین نظری را قبول ندارند. حال یا شما باید بگویید که آنها فقیه نیستند و آرای آنها فقهی نیست و یا بپذیرید که حتی در مواردی که ظاهر روایت هم مشخص است پیش‌فرضهای فقیه در فهم آن روایت دخالت می‌کند. اینکه می‌فرمایید به قول آیت... خوبی الف و لام در آن روایت، الف و لام عهد است، این خود پیش‌فرض آن فقیه بزرگ است و فقهای دیگری هم هستند که این پیش‌فرض را قبول ندارند و روایت را به گونه دیگری می‌فهمند. خوب، از این مسأله بگذریم. سؤال دیگر این است که حضرت عالی فرمودید هر مستکلم عاقلی علی القاعده مخاطبش را نگاه می‌کند و به اندازه درک و فهم مخاطبش سخن می‌گوید: «کلم الناس علی قدر عقولهم»، اگر این مطلب را بپذیریم، در مواجهه با قرآن و کلام معصوم چه وضعیتی پیدا می‌کنیم؟ اگر بپذیریم که مخاطبان قرآن مردمی هستند که در شبه جزیره عربستان بودند و مخاطب امام صادق (ع) زراره و هشام هستند، علی القاعده این سخن که دانشهای جدید در فهم بهتر قرآن یا کلام معصوم دخیل هستند سخن سنجیده‌ای به نظر نمی‌آید. باید دید مخاطبان چه کسانی بوده‌اند. ممکن است بفرمایید که مخاطب وحی شخص رسول... (ص) بوده است، و آن حضرت افضل بشر است الی یوم القیامة و فهمش از همه بیشتر است.

■ قرآن دو جور خطاب دارد. و احادیث ائمه هم همین‌طور؛ یعنی دو جور خطاب دارند: «یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی



عهد خارجی است مثل «الناس قد جمعوا» است؛ یعنی این چند نفری از عرب که کافر باقی مانده‌اند و عناد می‌ورزند را رها کن، هدایت اینها فایده‌ای ندارد. «قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون» آیا این خطاب به همه کفار جهان است. نه، «الکافرون» کفار باقی مانده زمان پیامبر (ص) بودند. لذا

با پیشرفت علم و معرفت و شناخت بشر، عمق قرآن بیشتر جلوه می‌کند و نمود می‌یابد؛ یعنی دانشمندان بهتر از قرآن بهره‌برداری می‌کنند.

این موارد جنبه خصوصی دارد و برای فهم آنها باید یک معلومات خارجی کسب کنید تا این آیات را دریابید. روایات و احادیث هم همین‌طور است. البته اکثر قاطع آنها جنبه عمومی دارد و مخاطب آنها جمیع انبای بشر به نحو عموم است. اما گاهی سؤالی مطرح شده و راوی راجع به وضع خودش استفتایی کرده که البته در این موارد هم فقیه می‌تواند به یک قانون کلی و عمومی دست یابد و مسأله‌ای کلی استنتاج کند. مفسر زبردست حتی می‌تواند از همان آیاتی هم که در قرآن جنبه خصوصی دارد برداشتهایی کلی بکند.

● سؤال این بود که اگر مخاطب قرآن مردم زمان پیامبر باشند، معلومات و فهم آنها از فهم و معلومات آیندگان بسیار کمتر است؛ و اگر جمیع انبای بشر تا قیامت مخاطب قرآن باشند، این

«انّ الصلوة كانت على المؤمنین کتاباً موقوتاً»، «ولله على الناس حج البيت». اکثر آیات قرآن خطاب به مجموع انبای بشر است تا قیامت. در این نوع خطاب، همه معلومات بشر در نظر گرفته شده است. و لذا در این موارد العبارات للعوام و الاشارات للخواص؛ یعنی هر کس از قرآن طبق فهم خودش می‌فهمد. اما در همین قرآن خطابهایی هست که مربوط به قضایای خاصی است. فرض کنید آن موقعی که در جنگ احد مسلمانان شکست خوردند و آن فاجعه به وجود آمد، مسلمانان هنوز وارد مدینه نشده بودند که خبر رسید ابوسفیان دوباره نیرویش را تجدید می‌کند و می‌خواهد حمله کند. قرآن می‌فرماید: «انّ الناس قد جمعوا لكم». این التاس اشاره به ابوسفیان است و با التاس در آیه «ایها الناس اعبدوا ربکم» تفاوت دارد. این التاس اشاره به جمعیت خاصی است. پس خود قرآن هم گاهی اشاره به مسائل خاصی دارد. در این موارد اگر بخواهید بفهمید که این التاس چه کسانی بوده‌اند، باید به تاریخ مراجعه کنید. مثلاً در آیه «انّ الذین کفروا سواء علیهم انذرتهم ام لم تنذرهم لا یعملون»، چنانچه گفته شود انّ الذین کفروا طبق قواعد عربی یعنی تمام کفار روی زمین برای همیشه؛ در این صورت پیامبر در دعوت کردن موفق نمی‌شود چون کفار تأثیرپذیر نیستند. علامه طباطبائی می‌فرماید این الف و لام، الف و لام جنس و استغراق نیست، بلکه الف و لام

پاسخ مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا متکلم یا حداقل فهم را که مشترک بین همه انسانهاست لحاظ کرده یا نهایت و اوج فهم بشری را که مختص به دانشمندان آینده است. در صورت اول قدر مشترک فهم همان حداقل فهم است و لذا دانشهای جدید کمکی به فهم بهتر قرآن نخواهند کرد و در صورت دوم که اوج فهم را مخاطب قرار داده باشد، گذشتگان مخاطب نخواهند بود.

■ من پاسخ شما را دادم. قرآن یک ظاهر دارد و یک باطن. ظاهرش در سطح عمومی و فهم مشترک بین همه افراد بشری است. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «ما من آیه الا لها ظهر و بطن». بطن به معنای پوشیده است. امام باقر (ع) هم روشن می‌کند که منظور از بطن قرآن آن برداشتهایی است که می‌توان از قرآن کرد و لذا این انحصار به یک بطن و دو بطن و سه بطن ندارد. معنایش این است که آیه ظاهری دارد که همه کس آن را می‌فهمد، از زمان جاهلیت گرفته تا ابدالدهر. اما در پس پرده این ظاهر معانی و حقایقی نهفته است که با تعمق و تدبیر می‌توان به آن دست یافت و هر چه انسان دانش و فهم و تجربه‌اش بیشتر باشد بیشتر می‌تواند به عمق قرآن دست یابد و مطالب بسیاری درک کند. لذا قرآن هم عموم را لحاظ کرده و هم به خواص عنایت نموده و بدین سان برای همه طبقات است.

● طبق این فرمایش شما، آن بعد ظاهری قرآن برای همه مشترک است و همه می‌توانند از آن استفاده کنند؛ اما فهم بطون قرآن بسته به معلومات، ذکاوت و تقوای افراد مختلف و متنوع

می‌شود، یعنی دو شخص با دو پیشفرض و معلومات مختلف حقایق و معارف مختلفی را می‌فهمند. اما اگر این دو فهم با همدیگر در تعارض باشند، دیگر دو حقیقت نیستند، یکی حقیقت است و یکی حقیقت نیست یا هیچ یک حقیقت نیستند. دو حقیقت متناقض یا متضاد نمی‌توانیم داشته باشیم. در حالی که فهمهای متناقض و متضاد از قرآن داریم.

■ ما می‌خواهیم بگوییم اگر از راه صحیح بروند، بینشان اختلاف به وجود نمی‌آید.

● ما هزار سال معتقد بودیم که منظور از السموات السبع هفت آسمان بطلمیوسی است آیا می‌توان گفت مفسران بزرگ ما از راه درست نرفته‌اند؟

■ این حرف شما درست نیست. سماوات سبع یکی از اشارات علمی قرآن است و مفسران قدیم سعی داشتند طبق دانش روز زمان خود، آن را تفسیر کنند و به یکی از اشارات علمی قرآن پی ببرند؛ ولی حق بود که می‌گفتند شاید منظور از این حقیقت این هفت آسمان بطلمیوسی باشد. البته مطلب آسمانهای هفتگانه امروز هم یک مسأله بغرنج است و هنوز نمی‌دانیم منظور از این حقیقت چیست. بنابراین، اگر هر صاحب دانشی طبق دانش خود از آیات عمومی چیزی بفهمد و بگوید چون حرفش با حرف فلان دانشمند مخالف است باطل است در واقع جلو فهم مردم از قرآن را گرفته‌ایم.

● از حسن استقبال و بذل محبت شما سپاسگزاریم.